

تفسیر سوره واقعه

اصغر طاهرزاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در تفسیر این سوره؛ ابتدا ذیل هر آیه نظر علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» با خط و قلمی مشخص آورده شده و سپس نظر عارفان اهل کشف مطرح شده، و با نظر علامه «رحمة الله علیه» شرح و بسط داده شده، و چون قصه قیامت، در واقع قصه باطن اعمال این دنیای انسانها است سعی شده از این غفلت نگردد و دائماً رابطه صورت‌های قیامت با اعمال این دنیایی حفظ شود و اصلاً اهمیت آیاتی که حقایق قیامت را وصف می کند در همین نکته است و این جاست که برای تفسیر این نوع آیات در کنار تفسیر عالمان، شهود عارفان به کمک ما می آید تا شاید مقداری از اسرار این صورت‌های قیامتی اطلاع پیدا کنیم و اگر اهل توجه به احوالات درونی خود باشیم، با دید قیامت به درون خود بنگریم و قیامت را با اسراری که دارد به تماشا بنشینیم.

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (۱)

چون واقعه قیامت رخ نمود و واقع شد.

«لَيْسَ لَوْعَتِهَا كاذِبَةٌ» (۲)

قیامتی که در وقوع آن هیچ عاملی که آن را دروغ نماید نیست.

چون مرحله‌ای است که نفس انسان با سعادت و شقاوت خود روبرو می‌شود، همچنان که هیچ کس نمی‌تواند خود را انکار کند، قیامت را که عبارت است از روبرو شدن هر چه بیشتر با خود، انکار کردنی نیست، و لذا می‌فرماید: در وقوع آن هیچ کذبی راه ندارد.

حضرت علی بن الحسین «علیهما السلام» فرمودند:

«کسی که بین خود و خدا نسبت و رابطه‌ای برقرار نکرده باشد، در دنیا عمرش به حسرت می‌گذرد و دلش از حسرت پاره پاره می‌شود. به خدا سوگند دنیا و آخرت وضعی دارند که تنها می‌توان به دو کفه ترازو تشبیهش کرد، هریک از دو کفه به هر مقدار سنگین شود، کفه دیگر به همان مقدار نادیده گرفته می‌شود، و سپس فرمودند: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَادِبَةٌ»

پس کافی است به سیر وجودی خود توجه داشته باشیم تا متوجه شویم همچنان که این روح از این منزل دنیا به منزلی دیگر سیر می‌کند، این جهان نیز به منزل و مقام و مرتبه‌ای دیگر سیر می‌نماید تا برای هستی ظرفیتی پیدا شود مناسب رویارویی انسان با خود حقیقی‌اش، اعم از این که آن انسان مؤمن باشد یا کافر. جهانی که اولیاء خدا با آن همه پشت‌پازدن به این جهان، بتوانند پاداش مناسب دریافت کنند، همچنان که جنایتکاران که هزاران مؤمن واقعی را شهید نمودند به نتیجه اعمال خود برسند، جهانی با این همه ظرفیت و وسعت حتماً واقع‌شدنی و انکارناپذیر است.

«خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» (۳)

آن قیامت پایین را، بالا؛ و بالا را پایین و همه را زیر و رو می‌کند. باطن‌ها، آشکار و اثر اسباب ظاهری پنهان و بی‌خاصیت می‌شود، همچنان‌که عزت کافر، خافض و ذلت ظاهری مؤمن، رافع می‌گردد و به یک معنی دیگر آن ذلت برای مؤمن از بین می‌رود.

نظامی درست عکس این نظام دنیا واقع می‌شود، با شرایط مخصوص به خود. اشقیاء به درکات جهنم و سعدهاء به درجات بهشت منزل می‌گیرند، و لذا اشقیاء خافض و سعدهاء رافع می‌گردند.

«إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا»^۱(۴)

چون زمین زلزله می‌شود، زلزله و لرزشی که قابل وصف نیست، قیامت واقع می‌شود.

در زلزله‌های معمولی، شیئی از نظر مکان جابجا می‌شود. ولی در زلزله قیامت، وجود شیئی، وجودی دیگر می‌گردد. یعنی زمین و آنچه زمینی است از خودش گرفته می‌شود و به خود برتر مناسب قواعد قیامت تبدیل می‌گردد. مثل وقتی که بدن می‌لرزد تا روح جدا می‌شود و روح از جنبه تعلق به بدن، به جنبه تعلق به عالم غیب تغییر مرتبه وجود می‌دهد.

«وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا» (۵) «فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا»^۲(۶)

و در اثر این تکان، کوهها به شدت خرد می‌شوند و چون غباری پراکنده می‌گردند.

۱ - رَجَجَ = تکان دادن به شدت.

۲ - بَسَّ = خرد کردن. هَبَاءُ: غبار.

مثل این که بدن به خاک و غبار تبدیل می‌شود. این تغییر هویت طوری است که کوهها را از هویت کوه بودن خارج می‌کند. پس معلوم می‌شود آن کوهها غبار پراکنده بودند و اصل آنها که گردهای پراکنده بوده، ظاهر می‌شود. و چشم‌ها در اثر این زلزله قیامتی بصیر می‌گردد و متوجه می‌شود که این کوههای پراکنده که با چشم دنیایی، پدیده‌های سخت و بزرگی بودند، در واقع چیز قابل ذکری نبودند. همچنان که قدرت‌های بزرگ دنیایی با همه ساز و برگشان در چشم قیامتی، غباری پراکنده بیش نبودند و نیستند.

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً» (۷) ۳

و آن وقت شما انسان‌ها در آن روز اصنافی سه‌گانه خواهید بود و در سه شخصیت متفاوت ظاهر می‌شوید، آنچنان شخصیت‌هایی که در دنیا برای خود ساخته‌اید.

«فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (۸)

پس یکی از این سه صنف، «اصحاب میمنه» است، دارندگان یمن و سعادت، چه می‌دانی اصحاب میمنه چگونه‌اند و در چه سعادت و کمالی قرار دارند.

آنقدر سعادت‌منداند که نمی‌توان با الفاظ و احوالات این دنیایی آن را توصیف نمود. اصحاب میمنه‌اند به جهت این که اهل یمن و برکت‌اند، چون که نظرشان به عالم قدس و عالم علیا است، همچنان که در دنیا جهت آنها به سوی عالم قدس بوده‌است و مواظب بودند در زندگی زمینی

جهت گیری روحانیِ جانیشان محفوظ بماند و خود را از هر کاری که موجب غفلت قلبشان از عالم قدس می‌شد، جدا می‌کردند.

«وَأَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ» (۹)

و از جمله آن سه صنف، اصحاب مشئمه‌اند، دارندگان شئامت و شقاوت، چه می‌دانی اصحاب مشئمه چگونه‌اند و در چه شقاوت و عذاب غیر قابل توصیفی قرار دارند؟

چون اهل شئوم و نحوست هستند و جهت روحشان به عالم پست است، اصحاب مشئمه نامیده شدند. زیرا از هیچ‌گونه طهارت و میمنت برخوردار نیستند، تمام زندگی را در دنیا سیر دادند و با همان ظلمات دنیایی، خود را آلوده نمودند.

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (۱۰)

و از آن سه صنف، سبقت گیرندگان در خیرات‌اند، سبقت گیرندگان به سوی مغفرت و رحمت خداوند، و اینها همان «سَابِقُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» و «سَابِقُونَ إِلَى مَغْفِرَاتٍ مِنْ رَبِّهِمْ» می‌باشند، یعنی سبقت گیرندگان در عمل خیر، سبقت گیرندگان به مغفرتند.

این سابقون، از آن دو فرقه سبقت گرفته، به مقام فناء فی‌الله رسیده‌اند که به جهت زیادی کمالاتشان نمی‌شود وصف‌شان کرد، چرا که در دنیا از هر کمالی، آن جنبه نهایی‌اش را می‌طلبیدند و در بین انسان‌های توحیدی، از طالبان حق و حقیقت سبقت می‌گرفتند و خود را در نهایت درجه توحید قرار می‌دادند.

از پیامبر خدا ﷺ در مورد این آیه پرسیده شد؛ فرمودند: جبرائیل به من گفت: «ذَلِكَ عَلَىٰ وَ شِيعَتُهُ، هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقْرَبُونَ مِنَ اللَّهِ بِكَرَامَتِهِ»^۴ یعنی علی و شیعیان او هستند که به سوی جنت سبقت می‌گیرند و به سوی خدا و به سوی کرامت او قرب و نزدیکی طلب می‌نمایند. و نیز در روایت هست که علی عليه السلام فرمودند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فِي نَزَلَتْ»^۵ یعنی این آیه در مورد من نازل شد. و از امام باقر عليه السلام داریم که فرمودند: «وَنَحْنُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ»^۶ یعنی ما ایم سابقون السابقون و ما ایم «آخرون». (که در آیه ۱۴ به «آخرون» اشاره می‌شود)

«أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ» (۱۱) «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۱۲)

اینان با این روحیه سبقت‌گیری در خیرات و سبقت‌گیری در مغفرت الهی، مقربان درگاه خدایند و هر یک در یک جنت نعیم هستند. مقربون؛ بلند مرتبه‌ترین طبقات اهل سعادت‌اند و این مرتبه حاصل نمی‌شود مگر از راه عبودیت، و عبودیت تکمیل نمی‌گردد مگر وقتی عبد تابع محض خداوند باشد و اراده و عملش تابع اراده مولایش باشد و هیچ چیز نخواهد و هیچ عملی نکند مگر بر وفق اراده حق، که این نوع زندگی داخل شدن تحت ولایت خداوند و در زمره اولیاء قرار گرفتن است و اینان

۴ - بیان السعاده از جنابادی.

۵ - بیان السعاده از جنابادی.

۶ - بیان السعاده از جنابادی.

با این خصوصیات در یک جنت نعیم که همان جنت ولایت باشد - چون نعمت را بدون قید آورده -^۷ قرار دارند.

این سبقت گیرندگان به سوی خیر و مغفرت خداوند، در مقام قرب و در مقام تحقق، به وجود حقانی حق هستند، و همه مراتب جنات را داریند. چون این‌ها کسانی نیستند که فقط بخواهند جهنم نروند، بلکه در خود عطف رسیدن به حقایق را زنده نگه داشته‌اند و لذا خود را سوزانده و به حق موجود شده‌اند و نه به خود، و معنی مقرب بودن همین است.

«ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ» (۱۳) «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (۱۴) ثلّه = جماعت بسیار انبوه.

مقربین از امت‌های گذشته بسیار بودند و از این امت (آخرین) جمعیت کمتری در زمره مقربین هستند.

یعنی داستان انسان‌هایی که خود را سوخته و شیفته حق کرده‌اند در طول زمان‌های گذشته کم نبوده‌اند، همچنان که عده‌ای از امت آخرین که همان امت اسلام باشد، در زمره همین مقربین هستند که در تحت ولایت

۷ - در قرآن اگر نعمت را مشخص فرمود که چه نعمتی است، انسان متوجه می‌شود خداوند آن نعمت خاص را برای مؤمن مقرر فرموده، مثل این که او را به نعمت «جَنَّاتٍ تَجْرِي الْأَنْهَارُ» یعنی بهشت‌هایی که در زیر آن آب‌هایی روان است مژده می‌دهد. ولی یک وقت صرفاً می‌فرماید آنها را در بهشت‌های نعمت قرار می‌دهیم. این جا هست که می‌فرمایند چون فرمود «جَنَّاتٍ النَّعِيمِ» و قیدی برای نعمت نیاورد، مطلق نعمت را که همان نعمت ولایت پروردگاری است مد نظر دارد و می‌فرماید: سبقت گیرندگان در خیرات و مغفرت حق، خود را عملاً تا سایه ولایت خاص پروردگاری پیش برده‌اند و دیگر حق برای آنها است و بس و فقط این‌ها «اولیاء الله» هستند.

حق قرار گرفته‌اند و بر شما امت اسلام است که اینان را بیابید. اینان با وجود داشتن مقام قرب، حقایقی را برای سایر افراد امت، از حق می‌گیرند و به مردم می‌رسانند.

در روایت داریم که پیامبر ﷺ فرمودند: «از آدم تا من، جزء «ثُلَّةُ اولین» است، و امت من «ثُلَّةُ آخرین» است....»

«عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ» (۱۵)^۸

بر تخت‌هایی در آن جنّات قرار دارند که کف آن بافته شده.

براندیشه‌های معنوی و متعالی که بافته همت معنوی خودشان است قرار دارند و از آن افق‌های معنوی خود، که در قیامت صورت تخت یافته، بر عالم می‌نگرند. یعنی در منظری برتر از بقیه مردم هستند و جا دارد که بقیه از آنها پیروی کنند. همان‌طور که این‌ها در قله اندیشه توحیدی تکیه زده بودند، در قیامت این حالت؛ صورت مخصوص خود را ظاهر می‌نماید.

«مُتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ» (۱۶).

مقربین بر تخت‌های بافته شده قرار دارند، در حالی که همه روبروی هم هستند - پشت مؤمن همه جلو است و پشت ندارد - و در نهایت درجه انس و صفای باطن هستند و پشت سرهم‌دیگر غیبت و عیب‌گویی نمی‌کنند.

در رتبه‌های مساوی قرار دارند و هیچ حجابی بین آنها نیست در عین یگانگی، چون این‌ها در دنیا از همه پیرایه‌ها و اسم و رسم‌ها گذشته بودند و با خود حقیقت زندگی می‌کردند، و در دنیا هم مؤید یکدیگر بودند و عملاً هر کدام آینه نمایش حق برای دیگری بود. یکی صحیفه فاطمیه از

عالم غیب می گرفت، به نام فاطمه زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را می نوشتند و از طرف دیگر؛ علی علیه السلام به عنوان امام مسلمین حقایق زندگی امت را از عالم غیب آخذ می نمود و بر فاطمه علیها السلام و بر سایر امت می نمایاند. در هر حال مقربین، چه مقام اعلای مقربین که معصوم علیه السلام باشند و چه مقام نازله مقربین، همه در چنین کمالاتی بسر می برند. عمده آن است که از مسیر صاحبان اصلی قرب فاصله نگیریم.

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» (۱۷).

پسرانی بهشتی که همواره و تا ابد به همان شکل باقی اند و گذشت زمان بر آنها اثری نمی گذارد، بر پیرامون مقربین به عنوان نهایت خدمتگزاری در رفت و آمدند.

آن ولدان جاودانه، صورت قوای روحانی نفس آنهاست. قوایی که در راه خدا به کار بردند و آن قوا را به جنبه معنوی کشاندند. این ها با همت های بلند خود تخت هایی از بینش توحیدی ساختند که بتوانند افق های دور را بنگرند و در راستای چنین زندگی، ولدانی را برای خود ایجاد نمودند که در راستای چنین حیاتی تا ابد در خدمت آنها باشند. همین طور که در دنیا قوای نفس خود را به خدمت اهداف معنوی خود کشاندند، و سایر انسان ها نیز اگر در خدمت مقربین روزگار خود قرار گیرند، استعداد و توان خود را از هدر رفتن نجات داده اند و قوای روحانی خود را تا ابد در خدمت خود می آورند.

«بِأَنْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» (۱۸).

با تُنگ‌های بی‌دسته و دسته‌دار و کاسه‌هایی که همه از شرابِ مَعین و جاری پر است.

با شراب‌های معنوی که حاصل اراده و معرفت و محبت و عشق و حکمت و علم است و همه را با عقاید صحیح برای جان خود به وجود آوردند و حالا آنها صورت شراب دارند و این‌ها صورت جنبه‌های «حالی» مفرین است و نه جنبه «فکری» آنها. و تازه این احوالات معنوی تفاوت‌هایی دارند که این تفاوت‌ها در عین اینکه همه به جهت عقاید پاک توحیدی حاصل می‌شود. در عین حال ظرف این احوالات متفاوت است، یک وقت در ظرف روزه حاصل می‌شود و یک وقت این احوالات معنوی در دنیا در ظرف نماز و غیره، و صورت‌های مختلف قیامتی به جهت همین ظرف‌های مختلف دنیایی است.

«لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ» (۱۹).

که با نوشیدن آن تنگ‌ها و ظرف‌ها نه دچار سردرد می‌شوند، و نه در عینی که مست می‌شوند، عقل‌شان را از دست می‌دهند.

چون آن شراب‌ها را با نیت الهی و یقین معنوی برای خود به دست آورده‌اند و سراسر آنها لذت است بدون هیچ دردی، و از جنس جان و نیت خودشان است و در آن شرایط، حال معنوی بر آنها غلبه می‌کند. و از این جهت که مستی می‌آورد، حالت و صورت شراب دارد ولی «آن می» که در آنجاست حقیقت، نه مجاز است» مثل لذت خنکی یقین. «لا يُنْزِفُونَ» چرا که در قیامت دیگر محبت و وصول به حق، از نگرانی از بین رفتن به دور است. اینها با هوشیاری توحیدی به این جا رسیده‌اند، چه

جای از دست دادن عقل؟! این‌ها همه حجاب‌ها را برطرف کرده‌اند و با خدا روبرو شده‌اند، پس چه جای غفلت!؟

«وَ فَاكِهَةً مِّمَّا يَتَخَبِّرُونَ» (۲۰) «وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (۲۱)

و از نمونه‌های تنعمی که مقربون دارا هستند این‌ها که آن پسران، یکی میوه می‌آورد، هر میوه‌ای که خود مقربون اختیار کرده‌اند، و دیگری مرغ بریان می‌آورد، هر نوع مرغی که خود مقربون هوس کرده‌اند، و چنانچه آن بهشتی دوست داشته باشد، بدون واسطه از آن میوه‌ها و غذاها استفاده کند آن نیز برای او ممکن است. (گاهی می‌خواهد خدمتگزاری برای او خدمت کند، و گاهی می‌خواهد خودش از میوه‌ها استفاده کند، هر دو برایش فراهم است، و این است که آیات به هر دو صورت آن اشاره دارد).

فرموده‌اند: «فاکِهَه» صورت کشفیات معنوی است که واجد جمیع کمالات است و «لَحْمِ طَيْرٍ» صورت لطائف حکمی و دقائق معانی معنوی است یعنی اهل فنا و قرب در قیامت به هر کشفی و به هر حکمتی که خواستند، می‌نگرند و آن را می‌یابند و حاصل به کاربردن قوای نفس در راه خدا و در اختیار گرفتن خطورات نفس، ظهور این کشفیات معنوی است. آری در اثر به وحدت کشیدن حالات نفس از پراکنده شدن در کثرات، چنین انوار الهی در نفس ظاهر می‌شود، با صورت میوه‌هایی بهشتی و گوشت مرغان، آن‌هم با وسعتی که او تمنا کند و با حالاتی که همراه صورت آن، میوه‌ها و آن گوشت پرندگان بر قلب او جاری می‌گردد. و معنی معاد جسمانی نیز همین است که اعمال و اخلاق و عقاید انسان‌ها در قیامت جسم و صورت دارند و آن جسم، صورت اعمال خود آنهاست و

در آخر آیه ۲۰ و ۲۱ می‌فرماید: «مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ» هر چه قدر که اختیار کنند. یا می‌فرماید: «مِمَّا يَشْتَهُونَ» یعنی هر چه قدر که بخواهند. این مقام بدان علت است که این‌ها در دنیا اراده خود را فانی در اراده خدا کرده‌اند، و در واقع به اراده خداوند، اراده می‌کنند و به خواست خداوند می‌خواهند و لذا هیچ محدودیتی در نفوذ اراده‌شان نیست. در حالی که برای اصحاب یمین در آیه ۳۲ می‌فرماید: «وَفَاكِهَةً كَثِيرَةً» یعنی برای اصحاب یمین، فاکهه و کشفیات معنوی هست، منتها نه آنچه بخواهند، بلکه «فَاكِهَةً كَثِيرَةً»، مقدار زیادی از آن فاکهه هست. چون اصحاب یمین با این‌که سراسر وجود ظلمانی دنیایی خود را به وجود قدسی و یمین تبدیل کرده‌اند، ولی با این‌همه مقام فنای سابقون، مقام دیگری است، اراده آنها عین اراده خدا شده‌است.

معنی معاد جسمانی

معاد جسمانی دو وجه دارد؛ یک وجه این‌که تمام عقاید و اخلاق و اعمال انسان‌ها در قیامت کبری صورت به خود می‌گیرد و دارای جسم می‌شود - که در سطور بالا به آن اشاره شد - و یک وجه از معاد جسمانی به این معنی است که انسان در قیامت جسم دارد و صرفاً روح نیست، که در این رابطه نظر امام خمینی «رحمة الله علیه» را مطرح می‌نماییم؛ می‌فرمایند:

«با توجه به حرکت جوهری، موجود در ذات خود از ضعف روبه قوت و کمال می‌رود و هیولا مرتبه به مرتبه، به طرف اخذ صور کمالیه حرکت می‌کند تا جایی که در صفا و شدت، هم‌سنخ وجود می‌شود. یعنی در اثر این حرکت و اخذ افاضات، به مرتبه‌ای از وجود

می‌رسد که می‌خواهد به موت طبیعی، از سر شاخه عالم طبیعت بیرون رود و هیولا را رفض نماید و از شجره عالم ماده رهیده، در عالم اکمل و اعلای ثابت و مستقر گردد و طبق اصل «شیئیت شیئی به صورتش است، نه به ماده‌اش» پس اگر صورت اخیر، ماده منضمه را از دست بدهد و جز صورت چیزی باقی نماند، شیئیت شیئی محفوظ است، چنانچه تخت بودن تخت به ماده‌اش که چوب است، نیست؛ بلکه به صورتش است، و لذا اگر ماده آن یعنی چوب بودن نباشد، باز تخت، تخت است.»

از ظرفی نفس انسان، صورت اخیر اوست و شیئیت انسان به آن است. حال اگر انسان در عالم طبیعت مسیر کمالی خود را طی کرد به جایی می‌رسد که از ماندن در شجره عالم طبیعت مستغنی است و به قدری خوش طعم و خوش رنگ و بو شده که ملائکه‌الله، مجذوب نور جمال و عطر وجود او می‌شوند و آرام آرام، جسم طبیعی را پشت سر می‌گذارد و در اثر این «حرکت جوهری» به جسم مثالی که حاصل حرکت آن جسم طبیعی است نایل می‌شود و از طبیعت بیرون می‌رود. این جسم مادام که در طبیعت است، جسم خالص نیست، بلکه اختلاطی از جسم و لا جسم است (چون مقرون به هیولا است و هیولا، جسم نیست) و با حرکت ذاتی‌اش به جایی می‌رسد که جسم خالص می‌شود و این یعنی به مرتبه جسم مثالی رسیدن، و وقتی به آن مرتبه رسید، حرکت در حقیقت امتدادیه جوهریه‌اش، توقف پیدا می‌کند، چون اگر این حرکت ادامه یابد دیگر معاد جسمانی نخواهد بود، ولی چون عالم مثال حرکت ندارد، جسم مثالی همواره برای همه انسان‌ها

باقی خواهد ماند و محال است نباشد، زیرا نبودش بدین معنا است که انسان مولود طبیعت نباشد.

انسانی که فعلاً در طبیعت است و به تدریج رو به کمال می‌رود، انسان خالص نیست و تعین ندارد، چون در بین قوه و فعل در حرکت است و از هر درجه‌ای که می‌گذرد نقص آن درجه را به جای می‌گذارد، تا روزی برسد که نقص عالم طبیعت را بر زمین بگذارد و آن آخرین قدم حیات دنیایی و اولین قدم حیات دیگر است. انسان وقتی با حرکت، به عالم برزخ رسید و جسم برزخی شد، شخصیت او باقی است (یعنی همان کودکی است که در اثر حرکت جوهریه و استعداد وجود فعلاً جسم برزخی شده‌است) و هرچه بالاتر رود، وجودش جامع‌تر و جنبه کثرتش ضعیف‌تر و جنبه وحدتش قوی‌تر می‌شود و لذا یک شخصیت واحد است که همه شئون مراتب قبل را دارا است، لمس می‌کند، می‌بیند، می‌چشد، و خلاصه همه آنچه در مراتب پایین داشت در مراتب بالاتر همان قدرت و توان را دارا است.

نفس، مادام که در طبیعت است چون هیولا و جنبه بالقوه دارد «قابل» صور جسمیه است، هر چند خودش جسم نیست، ولی بعد از مفارقت از عالم طبیعت و فراغت از تدبیر امور غیر، می‌تواند اجسام جرمیه را ایجاد نماید و چون قوی‌الاراده است و از اشتغالات طبیعت رسته است، هر چه اراده کند ایجاد می‌نماید (همچنان که در همین دنیا در ذهن خود صورت اشیاء را اراده و ایجاد می‌کند) و لذا در نشئه آخرت بدن خود را خودش ایجاد می‌کند، بلکه آن بدن، بدنی است که نفس،

خود آن بدن است و ایجاد و اعدام آن، مساوق اعدام، و یا ایجاد خودش می‌باشد.^۹

«وَ حُورٌ عِینٌ» (۲۲) «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (۲۳)

و برای آنان حوریان بهشتی هست که چون مروارید دست نخورده در منتهای صفا و پاکی هستند.

«حُورٌ عِینٌ» صورت تجلیات صفات کمالیه حق است برای مؤمنین. «حُورٌ عِینٌ» به جهت تجردشان، چون لؤلؤ، مصفا و نورانی هستند و به جهت کمالاتشان در خزائن غیب، از اغیار مکنون و مستورند یعنی از اهل ظاهر مستورند و آنها نمی‌توانند به آن مقامات دست یابند، و البته سابقون که همان مقربون باشند، فقط از جنس مرد نیستند و حوری هم فقط برای آنها نیست، بلکه همه در آن حال، انسان هستند و حوریان تجلیات صفات الهیه است به صورتی زیبا که برای همه نشاط آور است، همچنان که یک گُل که مظهر ضعیفی از اسم لطیف حق است، برای زن و مرد، زیباست. و در این مورد باید نکات زیر را در نظر داشت.

۱- این «حُورٌ عِینٌ» طبق آیه ۲۴ همین سوره، صورت و جزاء اعمالی است که خود مقربون انجام داده‌اند. چون می‌فرماید: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی جزای آن کارهایی است که خود شما انجام داده‌اید. پس در مرحله اول باید متوجه شویم آنچه در قیامت با ما روبرو می‌شود صورت اعمال خود انسان است، منتها با صورتی قیامتی، و در این مورد

۹- نقل از تقریرات اسفار متخذ از کتاب معاد از دیدگاه امام خمینی «رحمه الله علیه» صفحات

آیات متعددی در قرآن هست. چنانچه در آیه ۷ سوره زلزال می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» یعنی هر کس ذره‌ای از کار خیر انجام دهد، همان کار را می بیند. پس مقربون در رابطه با حُورِ عین، در واقع با خود عملشان روبرو هستند. همچنان که آیه ۸۴ سوره قصص می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی هر کس با اعمال حسنه به قیامت آمد، برای او آن عمل را بهتر می کنیم و هر کس با عمل سیئه آمد، همان عمل را به او می دهیم. پس در هر حال با عملی که خودش آورده است روبرو می شود، منتها عمل حسنه را رشد می دهند، و لذا «حُورِ عین» عملِ رشد یافته مقربون است.

۲- طبق آیه ۶ و ۷ سوره همزه می فرماید: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» یعنی جهنم را که خدا برای کفار افروخته می گرداند، آن چنان است که از قلب و جان خود افراد بیرون می آید. و مسلم است که این منحصر به جهنم نیست، بلکه بهشت را هم که خدا برای مؤمنین ایجاد می فرماید از درون جان و قلب مؤمنین بیرون می آید و این یعنی جنس بهشت و جهنم، جنس عقیده و اخلاق و اعمال انسان‌ها است. یعنی بر اساس آنچه که در قلب دارند، بهشت و جهنم خود را در بیرون می آفرینند، آن هم بیرونی که خود عالمی است با سعه وجودی فوق العاده روشن‌گر. به همین جهت هم آن عقیده و اخلاق و عمل به تمامه نمایان می گردد.

شرایط طوری است که آنچه در درون دارند، ظهور بیرونی می کند. مثل حالتی که انسان در این دنیا نسبت به ذهن خود دارد که هر چیزی را

که فکر کرد در ذهن خود به صورت مناسب عالم ذهن در می آید. چرا که انسان بُعدی در شخصیت وجودی خود دارد به نام قوه واهمه که خاصیت این قوه آن است که معانی را صورت می دهد و لذا در قیامت تمام حالات عقیدتی و اخلاقی و اراده ها جنبه صورتی خود را که از طریق واهمه بوجود آمده در بیرون پدید می آورند و لذا فرمود: «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفْتِنَةِ».

۳- پس مقربون خودشان اصل و اساس حورعین را با خود می برند و در آن نظام خاص الهی حضرت حق آن را شکوفا می نماید. چون فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا».

۴- همچنان که مفصلاً در آیه ۳۳ سوره مبارکه نباء بحث شد، آن حورعین صورت جامعیت اعمال شرعیه متقین یا مقربون هستند. یعنی کسانی که خدا را با جمیع اسماء اش عبادت کرده اند، خداوند در روز قیامت با جمیع اسمائش با آنها روبرو می شود. و ظهور جمیع اسماء الهی، صورت انسانی دارد. چنانچه در روایت هم داریم که فرمود: «خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَانِ» آدم به صورت رحمان که رحمت شامله حق است، خلق شده است. و از طرفی متوجه هستیم که وقتی انسان ظرفیت باطنی اش، استعداد دریافت جمیع اسماء الهی را دارد که فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، صورت ظاهری اش نیز مناسب همان استعداد باطنی است، و لذا اگر خداوند بخواهد بر بنده خود با جمیع اسماء نظر کند، با توجه به اینکه معاد جسمانی است؛ صورتی را برای این برخوردار به صحنه می آورد که صورت انسانی دارد، و چون برخوردار بر بندگان مقرب و متقی، برخوردار رحمانی

است، این صورت انسانی با غلبه اسم لطف ظاهر می شود که ظاهر زن بودن دارد، و لذا است که می گوییم: حورّین، نظر حضرت حق است به متقین بر اساس صورت جامعیت عبادات شرعیه متقین، متقینی که خدا را با جمیع اسماء الهی عبادت کرده اند و خدا هم با جمیع اسماء خود بر متقین جلوه کرده است.^{۱۰}

«جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲۴)

همه این ها را دادیم تا به منزله پاداش در قبال آن اعمال صالحی که به طور مستمر انجام می دادند، باشد.

آن حوریان به جهت بقاء اهل ایمان در اعمال الهیه، برایشان جلوه نموده و استمرار در تزکیه و تصفیه شان موجب چنین مونس های معنوی شده، و چیزی است که خود سبب آن شده اند و خودشان آن را با خود آورده اند، به قرینه آیه ۳۰ سوره آل عمران که می فرماید: «بِیَوْمٍ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ» یعنی روز قیامت هر کس از کار خوب یا بدی را که انجام داده است، در آنجا می یابد، یعنی با خود عمل روبرو می شود.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيْمًا» (۲۵)

در بهشت کسی لغو و تأییم از دیگری نمی شنود، یعنی کسی نیست که ایشان را به سخن بی فایده دعوت کند و یا به گناهی نسبت دهد، چون در آنجا گناهی نیست.

۱۰ - که برای بررسی بیشتر به تفسیر آیه ۳۳ سوره مبارکه نباء رجوع فرمایید.

چون این‌ها در دنیا اهل حقیقت بودند و خود را همواره در مقابل حق می‌یافتند و مؤدب به ادب الهی بودند، بدون این که حرف غیر مفید و پوچی از آنها صادر شود، و حالا همان حالات تمام زندگی قیامتی و ابدی آنها را فراگرفته است.

«إِلَّا قَبِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» (۲۶)

مگر سخنی که سلام است و سلام و امنیت.

چون که در دنیا همه افکار و خطورات ذهنی‌شان را سخنان بی‌نقص و پاک پر کرده بود و سخنانشان برای شنونده مفید و سلامت بود، در آنجا با سخنی روبرو می‌شوند که موجب کرامت و شادی است و سراسر آن را معارف حقیقی پر کرده است.

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» (۲۷)

و اصحاب یمین و میمنه، اصحابی که نامه اعمالشان به دست راست‌شان داده می‌شود، چه بزرگ است امر آنها.

آنچنان در سعادت قرار می‌گیرند که خود و بقیه را به جهت آن همه صفات سعادت‌مندانه به تعجب وامی‌دارند. چون راه رسیدن به عالم قدسی را از صاحبان حقیقی عالم قدس یعنی سابقون یاد گرفته‌اند و از معصومین تبعیت کرده‌اند و لذا در روایت داریم: علی عليه السلام «یمین» است و شیعیان او «اصحاب یمین» اند.

«فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» (۲۸)^{۱۱}

در سایه درخت سدري قرار دارند که تیغ ندارد.

آن درخت که صورت اعمال معنوی است از تضاد و تیغ هر هوس مبرا است و صورت افکار و عقاید حکیمانه اصحاب یمین است که در عمل آنها تجلی کرده. عمده آن است که متوجه شوی اصحاب یمین در سدر مخضوداند. یعنی داخل چنین مقامی هستند، و مثل السابِقون صاحب کل مقامات معنوی نیستند، بلکه در مقامی از مقامات قرار دارند که آن مقام حاصل اعمال فکری و افکاری که هسته دارد می‌باشد، آن هم هسته‌ای سفت و در عین حال غیر روشن، مثل افکاری که ریشه آنها تجربیات حسی و یا استدلال فکری است و نه کشف قلبی.

«وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ» (۲۹) طلح = درخت موز

و اصحاب یمین در درختان موز هستند که میوه‌هایش روی هم چیده شده از پایین درخت تا بالای آن.

آن موزهای ردیف شده که اصحاب یمین در آنها نیز قرار دارند، صورت اعمالی است که ریشه و مبنای آنها حقایقی است که فرد از طریق تزکیه قلب به دست آورده. چون موز برعکس میوه درخت سدر هسته ندارد و این است که اصحاب کشف^{۱۲} می‌فرمایند: صورت میوه سدر در قیامت؛ صورت معنوی افکار حکیمانه است که با هسته تفکر به دست می‌آید ولی صورت قیامتی میوه موز صورت معنوی افکاری است که با تزکیه و بدون تفکر حاصل می‌شود، و به تعبیری شخص در این حالت اخیر در جَنّت قلب قرار دارد که مدرکاتش از مواد جرمیه خالص است. پس اصحاب یمین بهره‌ای نیز از این مقامات دارند.

۱۲ - کاشانی در تفسیرش که به عنوان تفسیر محی‌الدین عربی چاپ شده.

«وَوَظِلٌّ مُمْدُودٍ» (۳۰) «وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ» (۳۱).

و اصحاب یمین به جهت پاکی و قداستی که در جان خود ایجاد کرده‌اند در سایه‌ای قرار دارند که همیشگی است و نور خورشید آن را از بین نمی‌برد و در آبی قرار دارند که هرگز قطع نشود.

در سایه ممدودی هستند از نور روحانی نشاط انگیز و در آبی که جریان دارد از عالم روح، و همه آنها جریان علوم معنوی نافع است که لاینقطع بر قلب مؤمنین از اصحاب یمین در قیامت جریان می‌یابد و همواره در زیر سایه آن نور روحانی و در درون آن معارف توحیدی در اوج وجد و شغف به سر می‌برند، و این‌ها همه با ماندن در اعتقادات توحیدی به دست آنها آمده است. در روایات هم داریم «مَاءٌ غَدَقًا» (که در آیه ۱۶ سوره جن آمده)، یعنی علم و ایمان، در عینی که صورتش، صورت آب است، ولی در همان حال علم و ایمان است.

«وَوَافَكِهِ كَثِيرَةٌ» (۳۲) «لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (۳۳).

و در میوه‌های کثیری که در همه فصل‌ها هست و ممنوع و غیر قابل دسترسی هم نیست که یافتنش مشکل باشد و یا از استفاده از آنها خسته شوند.

از معانی کلیه‌ی قلبیه و معانی جزئیه، مثل محسوسات و متخیلات، برخوردار هستند. در حالی که آن مکشوفات معنوی متناهی نیست که مقطوع شود و یا نتواند به آن دست یابد و هرگاه اختیار کنند در دسترس‌شان نباشد.

«وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» (۳۴) ۱۳

و در آن بهشت‌ها همسرانی ارجمند که در عقل و جمال، منزلتی بلند دارند، برای اصحاب یمین هست.

این حقایق مؤانس زیبا و بلند مرتبه، صورت فضائل اخلاقی و ملکات نورانی نفس اصحاب یمین است که از طریق ایمان و اعمال همه جانبه‌ی حقّه‌ی شرعیه برای جان آنها ایجاد شده و از درون جان آنها خداوند آنها را در بیرون ظاهر کرده‌است و این مؤانسان از مرتبه هیئت‌های بدنی و جهت‌های سفلی بالاتر و بلندمرتبه‌ترند.

«إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً» (۳۵).

ما آن زنان را ایجاد و تربیت کردیم، ایجادِی خاص و تربیتی مخصوص.

این همه زیبایی و کمال را که مجرد از مواد و مطهر از آلودگی‌های حیوانی است، ما ایجاد کردیم، آن‌هم ایجادِی عجیب و غیرقابل تصور.

«فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً» (۳۶).

پس آنها را همیشه جوان و بکر قرار دادیم به طوری که شامل مرور زمان نمی‌شوند.

این جلوه‌های فضائل اخلاقی همه جانبه‌ی شرعیه در هیئت همسرانی مؤانس و قدسی و از امور طبیعی متأثر و آلوده نشده‌اند را ما ایجاد کردیم، چون اهل یمین قلب خود را از عبادات ظاهری و عادات اهل عبادات ظاهر بالاتر نگه داشته‌اند و لذا است که همواره در حالت حیات و نشاط معنوی

خود قرار دارند و آن حالات مثل پدیده‌های مادی نیست که کهنگی و زمانزدگی داشته باشند، و به همین جهت هم در قیامت صورت اعمالشان همواره در حیات و نشاط بوده و از فرسودگی و پیری در امان است.

«عُرْبًا أْتَرَابًا» (۳۷).^{۱۴}

همسرانی که به شوهران‌شان عشق می‌ورزند و همه همسال و همانند شوهران‌شان هستند.

این صورت‌های مؤانس به جهت صفا و خوبیِ جوهرشان و دوام اتصال‌شان به قلبِ اهلِ یمین، هماهنگِ جان صاحبانشان هستند و جهت اصلی این صُور، جان اهلِ یمین است و اهلِ یمین نهایت بهره را از انوار دائمی آن صُورِ مؤانسِ الهی می‌برند و این بهره‌برداری دائمی و سراسر وجد و نشاط، زن و مرد ندارد، بلکه برای کل اهلِ یمین چنین صورت‌های مصفایی که هماهنگِ جانشان هست، تجلی می‌کند، و نیز همه این تجلیات در درجه واحدی هستند و همواره پشت سرهم به اهلِ یمین می‌رسند و نگرانی فقدان آن حقایق نورانی یا ضعف آن را از اهلِ یمین برطرف می‌کنند.

«لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ» (۳۸)

این‌ها پاداش اصحابِ یمین‌اند.

اصحابِ یمینی که با عقاید و اعمال الهی و با دست‌زدن به دامان سابقون تمام ابعاد روحشان به پاکی و برکت رسیده، حال چه زن باشند و چه مرد.

۱۴ - عُرْبٌ: زنی که به شوهرش عشق ورزد. تَرَبٌ: همانند.

«ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» (۳۹)

اصحاب یمین در بین امت‌های گذشته فراوان بودند.

«وَأَثَلَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (۴۰)

و در بین امت اسلام نیز بسیارند.

برعکس «السابقون» که فرمود: «قلیلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» یعنی عده قلیلی از امت اسلام در مقام و شأن سابقون هستند و لذا اولاً؛ باید مواظب بود هر کس در دایره ایمان و عمل صالح وارد شد را از گروه «سابقون» نپنداریم. ثانیاً؛ شأن و درجه «سابقون» را که صاحب اصلی قیامت هستند رعایت کنیم و بدانیم کسانی می‌توانند در گروه اصحاب یمین وارد شوند که شأن «سابقون» را رعایت کرده باشند و گرنه با هر اندازه از عبادت و اخلاق حسنه هیچ بهره‌ای از برخورداری‌های اصحاب یمین نخواهند داشت و اصلاً در قلب خود هیچ نوری که حاصل آن عبادات باشد دریافت نخواهند کرد، چون منبع نور را نمی‌شناسند تا قلب خود را به سوی آن متوجه کنند. از امام صادق علیه السلام هست که اصحاب یمین، اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

«وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ» (۴۱)

و اما اصحاب مشئمه و شمال، اصحابی که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، چه عظیم و سخت است امر آنها. از جهت زشتی و نحوست صورت‌ها و خواری و خفت و احوالی که در قیامت برای آنها هست، هر بیننده‌ای به تعجب می‌افتد.

«فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ» (۴۲) «وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ» (۴۳) «لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ»
 (۴۴) ۱۵

اصحاب شمال در حرارتی نافذ و آب بسیار داغ و در سایه دود سیاهی هستند که آن سایه نه خنک است و نه فایده می‌رساند.

اصحاب شمال در سَموم و حرارت عمیق هوس‌های ناپاک و در حمیم سوزندگی علوم باطله و عقاید فاسده و در «وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ» و در سایه دود سیاهی از هیئات نفوس سیاه به دست آمده به وسیله صفات ظلمانی قرار دارند، در شرایطی هستند که هیچ صفت متعالی و آرام‌بخشی که موجب رحمت الهی باشد در آنها نیست، چون در جان خود هیچ آثاری از حقیقت توحید و عمل به شریعت را پایه‌ریزی نکردند.

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» (۴۵)

اتراف = نعمتی که صاحب نعمت را مست و طاغی کند

زیرا که آنها در دنیا دچار طغیان شده بودند و مست نعمت‌های الهی بودند و به ماوراء نعمت هیچ نظر نداشتند و از آن غافل بودند، حتی اگر نعمت‌های کمی هم دارا بودند، به همان‌ها مشغول بودند و به منعم نظر نداشتند.

این‌ها در ابعاد حیوانی و طبیعی یعنی در لذات و شهوات خود فرو رفته بودند و سراسر زندگی در حوائج بدنی فرو رفتند و لذا عملاً تمام عمر در کسب همین صفات و هیئات ظلمانی و آثار و هلاکت‌بار آن به سر بردند. در زندگی دنیایی فقط به رفاه دنیایی و تجملات زندگی دنیایی

مشغول بودند و خودِ راحتی مقصد آنها بود، نه این که راحتی و رفاه را برای تعالی روحانی خود قصد کرده باشند، اصلاً به بالاتر از زندگی دنیایی نظر نداشتند.

«وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ» (۴۶) ۱۶

و اینها در شکستن سوگند و تعهد فطری خود که بندگی خدا بود، اصرار مستمر می‌ورزیدند و در این پیمان‌شکنی بزرگ مصرّ بودند. با گفتار و عقاید باطل و رعایت نکردن حریم‌هایی که باید رعایت کنند، عملاً عهد فطری خود را پشت سر گذاشتند به طوری که ملکه عصیان و گناه کردن برای آنها پیش آمد و لذا هرچه بیشتر در گناه کردن و انکار حقیقت، اصرار می‌ورزیدند و در انکار حقایق دینی و قیامتی بسیار مصرّ گشته بودند و لذا حرفشان همواره حرفی می‌شود که در آیه بعد مطرح است.

«وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (۴۷)

در مقابل توجه به معاد، همواره می‌گفتند: آیا وقتی ما می‌میریم و خاک و استخوان می‌شویم، آیا دوباره زنده می‌شویم؟ از جمله عقاید باطلی که منجر به اعمال و صفات باطل و پیرو آنها صورت‌های عذابی آنچنان می‌شود، انکار بعث است. یعنی از فهم بدیهی‌ترین واقعیت زندگی یعنی حیات پس از مرگ، و از اساسی‌ترین بُعد زندگی یعنی زندگی ابدی با آن شرایط خاص، محروم می‌شوند و نه تنها اعمال خود را مطابق آن شرایط خاص ابدی قرار نمی‌دهند، بلکه سعی

دارند آن را انکار نمایند، و انکار آن مشکلی است بر مشکل که آنها برای خود ایجاد می کنند تا تماماً زمینه بیداری در آنها از بین برود.

«أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ» (۴۸)

می گویند: آیا پدران و آباء گذشته ما نیز مبعوث می شوند؟

چون کارشان به جایی رسیده که تمام ساحت وجودی خود و عالم را در محدوده همین عالم محسوس می یابند و لذا این سؤال برایشان به وجود می آید که مگر می شود پدران ما که نابود شده اند، دوباره برگردند؟ چون به نظر آنها اگر برگردند پس اکنون در گوشه ای از این عالم هستند و ما باید آنها را می دیدیم.

«قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» (۴۹) «لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (۵۰)

بگو: اولین و آخرین - هر دو دسته - به سوی میقات، روزی که نزد خدا معلوم است، یعنی قیامت، جمع می شوند.

و آن شرایطی است که همه با هم جمع می شوند تا همه ابعاد انسان ها به صحنه آید، آثار کار خوب معلمی که در نسل های بعدی جریان یافته است با جمع شدن همه آن نسل ها، ظاهر می شود، همچنان که آثار سوء افرادی که سنت ها و یا افکار غلطی را در جامعه پراکنده اند در چنین شرایطی ظاهر می گردد و به همین جهت است که باید متوجه شویم علاوه بر قیامت صغری که با مرگ هر کس شروع می شود. یک قیامت کبری نیز داریم که آن پس از مرگ همه انسان های زمینی و به آخر رسیدن زندگی زمینی همه انسان ها پدید می آید.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ» (۵۱) «لَاكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ» (۵۲)
 «فَمَا لُونُ مِنْهَا الْبُطُونُ» (۵۳)

ای پیامبر بگو: ای گمراهان تکذیب کننده! پس از آنکه جمع شدید، از میوه درختی از زقوم حتماً خواهید خورد و شکم‌ها را از آن پر خواهید کرد.

ای جاهلان مصرّ بر جهل خود و ای مصرّان بر عقاید باطل، چون در دنیا جذب بدی‌ها شده‌اید، ناخودآگاه در قیامت به سوی درخت زقوم که صورت هوس‌های شاخه‌شاخه پست خودتان است، می‌روید و چون در دنیا هوس را به انتها رساندید و حرص شدید بر شما حکومت می‌کرد، در قیامت هم بدون اختیار شکم‌های خود را از درخت زقوم عذاب آور، پر می‌کنید و آتش می‌گیرید ولی نه آتش شوق الی‌الله، بلکه آتش درون‌سوز که ناشی از شوق به سفلیات بود.

«فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ» (۵۴)

و پس از آن غذا، روی آن آبی بسیار داغ می‌نوشند.

که آن آب صورت و همیات باطله و شهوات کاذبه است - به جای عقاید حقه - و همان عقاید باطله صاحب خود را در دنیا به هلاکت و در قیامت به چنین عذابی کشاند، چون سعی نکرد افکار خود را همچون اصحاب یمین از طریق ارتباط با سابقون به افکار صحیح تبدیل کند، لذا افکار باطل، آرام آرام جای خود را در شخصیت او باز کرد تا کار را به این جا رساند، چون این‌ها به جای خدا باوری، خود را باور کردند و لذا تمام آنچه را که از خودشان حاصل شد پذیرفتند، حتی وهمیات و افکار باطل خود را.

«فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (۵۵)^{۱۷}

می نوشند، نوشیدن کسی که هر چه می نوشد سیراب نمی شود.

چون آن افکار و وهمیات، در دنیا هم آنها را به جایی ثمربخش نرساند. یعنی به آنچه برای آنها ثمربخش بود پشت کردند و به چیزی دل بستند و به آن روی آوردند که هیچ حقیقت و نتیجه‌ای نداشت و صورت این زندگی در قیامت، صورت انسانی است که عطش و نیاز سراسر وجودش را گرفته، چرا که در زندگی دنیایی نیازهای حقیقی خود را که ایمان به خدا و عمل صالح بود، جواب نداده.

«هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ» (۵۶)

هان ای رسول: این‌ها که گفتیم پذیرایی گمراهانِ تکذیب‌گر است در قیامت.

در آن شرایطی که به واقع انسان باید میهمان ایمان و عمل صالح خود باشد و تا ابدیت برسر این سفره به زندگی معنوی قیامتی خود ادامه دهد، اصحاب شمال میهمان درخت زقوم و آب گندیده و عطش فروان‌اند.

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدَّقُونَ» (۵۷)

حال با توجه به نحوه حیات و ممات سه طایفه‌ای که ذکر آنها گذشت، و با توجه به سرنوشت بد‌انتهایی که بعثت را منکر شدند و حال که خود اذعان دارید که ما شما را خلق کردیم و می‌دانید با شما چه می‌کنیم، و به زودی آنچه بنا داریم درباره شما انجام خواهیم داد. اینک به شما خبر می‌دهیم که به زودی زنده‌تان می‌کنیم، و در برابر آنچه می‌کردید جزایتان

خواهیم داد، با این حال چرا خبرهایی را که در کتاب نازل بر شما، به شما می‌دهیم تصدیق نمی‌کنید؟ و در یک کلمه آیا با توجه به این که می‌دانید ما خلقتان کردیم، چرا معاد یا بازگشت به سوی ما را تصدیق نمی‌کنید؟ آیا عدم تصدیق، کاری است منطقی؟

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» (۵۸) ۱۸

به من خبر دهید در خلقت انسان‌ها، شما ای پدران و مادران غیر از

ریختن نطفه چه نقشی دارید؟

«أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (۵۹)

آیا شما آن نطفه را به صورت انسانی مثل خود در می‌آورید، یا خالق

آن ماییم و تبدیلیش به صورت بشر به دست ما صورت می‌گیرد؟

آیا این تدبیر غیبی که پدیده‌های مادی را صورت خاص انسانی

می‌دهد تا زمینه نفخه روح شما در آن فراهم شود را متوجه نیستید؟

همچنان که تفکر یک ورزشکار، همراه با حرکت اعضاء بدن،

آرام آرام صورت مورد نظر خود را بر ماهیچه‌هایش تحمیل می‌کند تا

بتواند عمل مورد نظر خود را از طریق آن ماهیچه‌ها انجام دهد، و

همچنان که یک عارف بالله با تمرکز بر روی قلب خود، آن را آماده

پذیرش انوار الهی می‌کند، حضرت حق به نحو تام و تمام، نظر به

پدیده‌های طبیعی می‌اندازد و آن‌ها را آماده برای پذیرش روح می‌نماید، و

این تألیف و به نظم در آوردن عناصر عالم ماده را «خلق» می‌گویند و

همواره عالم خلق، زیر تدبیر حضرت حق به این صورت، موجودیت خود را ادامه می‌دهد و در حالتی که هست باقی می‌ماند.

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (۶۰) ۱۹

و نه تنها خلقت شما به دست ما است، مرگ را هم در بین شما، ما مقدر کردیم و ما هستی محدود دنیایی را برای شما رقم زدیم و مرگ و حیات شما هر دو به تقدیر ما است و این طور نیست که ما خواسته باشیم شما بمانید و هرگز نمیرید، و یا عوامل ویرانگر، ما را مغلوب کرده باشد و کنترل عالم را از دست ما بگیرد و شما را به مرگ بکشانند.

شما اگر در نظام عالم خلقت بنگرید متوجه می‌شوید سراسر عالم در تدبیر خالق آنهاست و مسلم همانی که با تألیف و تدبیر عناصر عالم خلقت زمینه نفخه روح را در بدن شما فراهم فرمود، هم او با تغییر تدبیرش، زمینه برگشت آن روح را فراهم می‌کند و آن را به عالمی دیگر سوق می‌دهد و شما بیش از آن که به جلوگیری برگشت از این عالم، فکر کنید و زحمات خود را پوچ نمایید، به خوب مُردن خود فکر کنید تا زندگی پس از مرگ را پر محتوا گردانید.

«عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ تُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۶۱)

ما مرگ را بین شما مقدر کردیم، در حالی که آن مرگ بر این اساس تقدیر شد که جا برای امثال شما باز شود و دیگران جای شما را بگیرند «تَبَدُّلُ امْتَالِ»، و شما را در خلقتی دیگر که نمی‌دانید در آوریم.

که مسلم آن شرایط مثل این دنیا نیست، چون شما این دنیا و قواعد و لذات و آلم‌های آن را می‌شناسید و لذا نمی‌توان گفت قیامت دنیایی است مثل این دنیا، و گرنه نمی‌فرمود: «نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» شما را در جایی می‌بریم که آن‌جا را نمی‌شناسید.

آن دنیا قواعد این دنیا را ندارد که گناهکاران تصور کنند مثل همین دنیا به دغلكاری‌های خود ادامه دهند. بیشتر به آن دنیا فکر کنید و نظام ناشناخته آن که نقشه‌های شما در آن‌جا کارگر نیست.

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» (۶۲)

و شما از قواعد نشئه اولی، که دنیا باشد آگاه شدید و متوجه شدید محال است این جهان به خودش ختم شود و محال است خالقِ قادرِ آن، آن را به غایت و سعادت نوعیه‌اش هدایت نکند و به جهانی فراتر از این نشئه اولی نرساندش، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟

شما نهایت علم و اوج نقشه‌هایتان در حد همین دنیا است، شما هر چه زرنگی آموخته‌اید، زرنگی برای این دنیا است، چرا متوجه نمی‌شوید عالم دیگری هست با قواعد دیگر، عالمی که پیامبران از آن خبر داده‌اند و برای راحت زندگی کردن در آن عالم باید خود را مجهز کنید، چرا فقط حد خودتان را همین زندگی دنیا به حساب می‌آورید؟ «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» چرا بیدار نمی‌شوید و به دنیایی دیگر و با نظام و قواعدی دیگر فکر نمی‌کنید؟

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ» (۶۳) ۲۰

به من خبر دهید، آیا جز این است که شما فقط زمین را شخم می‌زنید و در آن دانه می‌پاشید؟ و در یک کلمه فقط زمینه را فراهم می‌کنید؟
 «أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (۶۴)

آیا این شماست که آن را می‌رویانید و رشد می‌دهید به حدی که دانه بدهد، یا این که ما آن افشاندۀ شما را می‌رویانیم.

آیا متوجه آن روح معنوی جاری در کل جریان‌های هستی، اعم از جهت‌دهی به نطفه، یا جهت‌دهی به دانه، نیستید؟ که اگر آن روح متعالی جاری و فعال نباشد هرگز این جریان‌های ظاهری واقع نمی‌شود. وقتی آن تدبیر معنوی را متوجه شوید دیگر عالم را لغو و حوادث را منقطع نخواهید دید.

«لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» (۶۵)

اگر نمی‌خواستیم شما را روزی دهیم و زراعت را به ثمر برسانیم، می‌توانستیم آن را گیاهی بذر نخور کرده، قبل از به ثمر رسیدن آن را بخشکانیم، (فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ) آن وقت است که از سرنوشت خود پشیمان و متعجب می‌شدید و از آن آفتی که به زراعتتان رسیده دریغ می‌خوردید و ماجرا را برای یکدیگر بازگو نموده.

«إِنَّا لَمُعْرِمُونَ» (۶۶)

و برای هم می‌گفتید: ما در خسارت و غرامت سنگینی واقع شدیم.

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» (۶۷)

بلکه طوری شده‌ایم که هیچ امکانی برای ادامه حیات نداریم و محروم شده‌ایم. همه این‌ها به خاطر این است که برای اسباب، استقلال قائل شدند و متوجه نشدند سرخ تمامی اثرها به خدا ختم می‌شود و هم خود اسباب و هم اثرشان آفریده خدا است و حضور تدبیر پروردگار عالم است که پدیده‌ها در مسیر ثمردهی قرار دارند.

مانند همه آن زندگی‌ها و تمدن‌ها که نور خدا و تدبیر رحمانی از آنها می‌رود و بعد به پوچی و بی‌ثمری و هلاکت ختم می‌شود.

«أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ» (۶۸)

به من از آبی که می‌نوشید؛ خبر دهید که براساس نیاز و مطابق استعداد شما نازل و فراهم می‌شود.

«أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (۶۹)

آیا شما آن را از ابر نازل می‌کنید؟ یا نظام ربوبیت ما متکفل ریزش آن بر شما است؟

«لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» (۷۰)

آیا نمی‌شد که آن آب وقتی به شما برسد تلخ و شور باشد، متوجه نیستید که اگر ما می‌خواستیم آن را تلخ و شور می‌کردیم، پس می‌خواستیم در دسترس شما آب شیرین گوارا باشد، پس چرا شکر نمی‌کنید و عملی نمی‌نمایید که حکایت از توجه شما است به این نکته که این نعمت‌ها از خدا است و یک تدبیر کاملاً عقلانی نظام خلقت را تدبیر می‌کند؟

شکر؛ یعنی دیدن منعم در نعمت، و عدم غفلت از منعم. در واقع اهل شکر بیش از آن که به نعمت بنگرند، به منعم می‌نگرند و نعمت را وسیله مؤانست با منعم می‌دانند. در آیه می‌فرماید: شما از این نوع برخورد غافل هستید، همچنان که به مؤمنان نیز این خطاب هست که آب معارف را خداوند بر قلب آنها انداخته و باید بدانند اگر می‌خواست آن معارف را تلخ و شور می‌نمود و دیگر نه تنها شوق عبادت از آنها گرفته می‌شد، بلکه میل معصیت در آنها ظاهر می‌گشت، پس از شکر این نعمت‌ها غافل نباشید.

«أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ» (۷۱)

به من بگویید: آیا این آتشی که شما آن را روشن می‌کنید،

«أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ» (۷۲)

آیا خود شما چوبش را پدید آورده‌اید و درختش را ایجاد کرده‌اید؟ و یا پدید آورنده‌اش ما بودیم؟

این توجه به تدبیر حکیمانه الهی در نظام طبیعت وسیله‌ای است که چشم دل، طبیعت را رؤیت رب‌العالمین قرار دهد.

«نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُؤْمِنِينَ» (۷۳)

این ما بودیم که آن را وسیله تذکر و مایه زندگی شما کردیم، شمایی که اگر دستگیری ما نبود سرگردان و بیچاره بودید.

همچنان که اگر آتش معانی قدسیه را در قلب اهل ایمان افروخته نمی‌نمود و درخت تفکر را در قلب اهل ایمان بوجود نمی‌آورد، آنها در

این دنیا سرگردان می‌شدند، آیا وجود چنین الطاف الهی جای هشدار باش
و تذکر نیست و این‌ها کالای گرانقدری برای سلوک به سوی
حضرت حق نمی‌باشد؟

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۷۴)

ای رسول گرامی: حال که چنین است، پس اسم پروردگارت را از
این که برایش شریکی ذکر شود، و یا بعث و جزایش انکار گردد، منزه
بدار که او عظیم و بلند مرتبه است.

و همه این نمونه‌ها و هدایت‌های قلبی و روحانی وسیله‌ای است تا
انسان عظمت پروردگار را در جای، جای عالم بیابد و عظمت حضور او را
احساس کند.

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (۷۵) ۲۳

من سوگند می‌خورم به محل‌های ستاره‌گان.

قسم به ستارگانی که در آسمان معرفت، نمی‌گذارد بشریت در ظلمات دنیا
سرگردان بماند، یا سوگند به آن وقتی که انسان با توجه به این آیات الهی،
نفسش متعالی می‌شود و به نفس قدسی کلی متصل می‌گردد و از حقایق
قرآنی برخوردار می‌شود، مثل اتصال نفس محمدی ﷺ و نفس السابقون
السابقون به محل معادن قرآنی. قسم به چنین واقعه‌های مقدس.

«وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (۷۶)

۲۳ - لا أقسم: روی هم رفته به معنی قسم است، و بنا به روایت معنای «لا أقسم»، «أقسم»

و این قَسَم به مواقع نجوم، قَسَمی است که اگر می‌دانستید و عظمت آن را متوجه می‌شدید، قَسَمی است عظیم.

چه اوقات شریفی است و چه اتصال با برکتی است مرتبط شدن با حقایق غیبی قرآنی و وارد شدن در مسیر قدس و مستغرق شدن در توحید و یافتن پیام حقیقی قرآن.

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (۷۷)

آری سوگند که آن قرآنی است کریم، هم نزد خدا کریم است و هم چون صفاتی پسندیده دارد، کریم است.

قرآنی که خیلی از حدّ حس و عقل مردم بالاتر و بابرکت است. یا چه بزرگ‌اند آن نفس‌هایی که در مواقع نجوم، یعنی هنگام ریزش حقایق قرآنی با آن ارتباط می‌یابند و در واقع جایگاه آنها «مواقع نجوم» است و آنجا محل ریزش معارف قرآنی به قلب طالبان معارف الهی‌اند. یعنی آنجا محل قرآن کریمی است.

«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» (۷۸)

آن قرآن در کتابی محفوظ و مصون از هر دگرگونی است که همان لوح محفوظ است.

آن قرآن که بر نفوس متعالی نازل می‌شود، قرآنی است بسیار بالاتر و بلندمرتبه‌تر از آنچه شما به عنوان لفظ قرآنی روبروی خود دارید، آن یک مقام غیبی و پنهانی است که در واقع اصل آن مقام قلب محمدی ﷺ است، و سپس از آن مقام نازل شده و به صورت لفظ و کلمه در آمده‌است و این

است که می‌گوییم قرآن، جامع بین وحدت و کثرت و جامع بین احکام قلب و قالب و احکام علم و عمل است.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۷۹)

و به جز پاکان کسی با آن مقام غیبی قرآن تماس ندارد و جز پاکان کسی به معارف آن عالم نمی‌شود، که منظور کسانی‌اند که از هر رجس و پلیدی خداوند پاکشان گرداند. که در آیه ۳۳ سوره احزاب در مورد اهل‌البیت علیهم‌السلام چنین خصوصیتی را ذکر فرمود.

چون در آیه ۳۳ سوره احزاب فقط اهل‌البیت را مطهرون به معنی مطلق دانسته و فرموده: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ». یعنی منحصرأ شما اهل‌البیت را خدا اراده کرده که از هر گونه آلودگی پاک باشید و در این آیه هم می‌گوید فقط «المطهرون» با مقام مکنون و غیبی قرآن در تماس‌اند، یعنی اهل‌البیت حقیقت اصلی قرآن را می‌توانند بیابند و به بقیه ارائه دهند.

از شکل گفتن که می‌فرماید: فقط و فقط مطهرون مقامشان مقام تماس با قرآن است (چون می‌گوید: تماس نمی‌گیرند با آن مقام غیبی قرآن مگر مطهرون، مثل این است که بگوییم نیامد مگر محسن، یعنی فقط محسن آمد)، و از طرفی در آیه ۳۳ سوره احزاب نیز می‌گوید: فقط خدا اراده کرده که اهل‌البیت از هر گونه آلودگی پاک باشند. لذا از این نوع گفتار متوجه می‌شویم همه عنایت سوره واقعه بیش از همه، جلب کردن توجه است به مقاماتی که آنها مقامشان مقام کشف قرآن مکنون، یعنی مقام حقیقی و باطنی قرآن ملفوظ است تا انسان‌های مؤمن به قرآن متوجه

باشند، برای فهم حقیقی قرآن باید به کسانی رجوع کرد که باطن قرآن در اختیارشان است به خصوص که ذهن‌ها را متوجه می‌فرماید که آن حقیقت باطنی قرآن، کلمه و حرف نیست، بلکه یک حقیقت نوری است که باطن مطهر اهل البیت با آن تماس می‌گیرند، نه این که آن را بخوانند. لذا فرمود: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» یعنی آن را جز مطهَّرون مس نمی‌کنند. یعنی چیزی است قابل تماس، یعنی یک حقیقت وجودی است که سپس نازل شده و به صورت لفظ در آمده. مثل اندیشه انسان که در موطن خارج به صورت لفظ در می‌آید و اهل البیت که تنها مقام طهارت مورد اشاره قرآن را دارا هستند با آن حقیقت اصلی قرآن که کریم و بلندمرتبه هم هست، تماس دارند و این به خودی خود می‌رساند اگر کسی خواست در مقام اصحاب یمین قرار بگیرد و به آن سرنوشت زیبای غیرقابل وصف اصحاب یمین دست یابد و در دنیا از قرآن و شریعت استفاده صحیح بکند، باید با کسانی ارتباط داشته باشد که با اصل قرآن مربوط باشند. اینجاست که پی می‌بریم چرا قرآن این همه تأکید دارد که صاحب طهارت؛ فقط و فقط اهل البیت‌اند، چون این طهارت خاص که شرط تماس با حقیقت قرآن است در اختیار همه نیست و نباید جامعه اسلامی به دنبال هر صحابه‌ای از صحابه پیامبر ﷺ راه بیفتد و در نتیجه از استفاده واقعی از قرآن محروم شود. بلکه باید از طریق صاحبان طهارت کلی تکوینی، از طهارت بهره‌ای گرفت و از طریق آنها با قرآن ارتباط یافت.

مضافاً این که وقتی در آیه ۳۳ سوره احزاب می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» یعنی خدا اراده کرده فقط شما اهل البیت

را از هرگونه آلودگی پاک کند، می فهمیم که اراده خدا در این آیه، اراده تکوینی است. چرا که از نظر تشریح، خداوند قرآن را نازل کرده است تا همه بشریت به طهارت و پاکی برسند. حال وقتی متوجه شدیم که طهارت اهل البیت تکوینی و وجودی است، یعنی وجود و مقام آنها عین این طهارت است و طبق قاعده بدیهی «كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَابْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ» که می گوید: هر جا صفتی ما بالعرض هست باید به ما بالذات آن صفت وصل باشد، پس هر جا طهارتی و پیرو آن فهم قرآنی باشد، باید به صاحبان آن طهارت که عین طهارت اند وصل باشد (مثل هر شیرینی که به عین شیرینی باید وصل باشد).^{۲۴}

۲۴ - اگر ملاحظه می فرمایید که قرآن از متن زندگی و از متن نظام تربیتی و سیاسی جامعه، به سر سفره عقد و جلسه ترحیم ها منتقل شده، باید ریشه آن را در جدا کردن ظاهر قرآن از باطن آن دانست. باید ریشه مشکل را در این دانست که خواستیم بدون مراجعه به قرآن شناس های واقعی، قرآن را بفهمیم و چون با این روش انحرافی به این فکر می افتیم که گویا قرآن مطلب قابل استفاده ای ندارد و چون نمی خواستیم به آن بی احترامی کنیم، آن را به عنوان یک کتاب مقدس و غیر کاربردی مد نظر قرار می دهیم و یا از طرف دیگر با پشت کردن به امثال آیه فوق، مدعی می شویم که همه قرائت ها از کتاب ها محترم است و عملاً در این کثرت گرایی معرفتی، قرآن شناسان واقعی یعنی اهل البیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) خانه نشین می شوند، چون طبق اندیشه کثرت گرایی معرفتی لازم نیست کسی به قرائت اهل البیت از قرآن، رجوع کند. در صورتی که در قرآن تأکید دارد حقیقت قرآن فقط نزد اهل البیت عصمت و طهارت است. و با طرح کثرت گرایی معرفتی دیگر مردم از قرآن استفاده لازم را نخواهند برد و در این حال لفظ و جلد قرآن در جامعه هست، ولی خود قرآن نیست.

جامعه اسلامی در صدر اسلام و بعد از رحلت پیامبر (صلوات الله علیه) از ارتباط صحیح با قرآن محروم شد و لذا آن نتایج غیر قابل توصیفی که می توانست از قرآن به دست آورد را از دست داد

«تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۸۰)

این قرآنی که شما با آن روبروئید؛ نازل شده‌ای است در خور فهم شما از طرف پروردگاری که ربوبیت او گسترده بر سراسر عالم است و اقتضای همان ربوبیت هم تنزیل قرآن است. یعنی شما متوجه باشد این قرآن، نازل شده‌ای از آن حقیقت مکنون و غیبی است و نمی‌توانید بدون ارتباط با آن از این استفاده کامل کنید و مواظب باشید این نکته مهم را فراموش نکنید. در این آیه می‌فرماید: قرآن نازل شده از طرف رب‌العالمین است، در آیه قبل همه را راهنمایی کرد که قرآن را از چه مسیر و چه اشخاصی بگیرید، چون همه نمی‌توانند به اصل قرآن دست یابند، یعنی متوجه نازل بودن این قرآنی که با آن روبرو هستید باشید و این را ساده نگیرید که این قرآن نازل شده جایگاهی بلندمرتبه دارد.

«أَفِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» (۸۱) ۲۵

و از آن به بعد باید همه مشکلات جامعه اسلامی را در دوری از قرآنی دانست که در سینه علی عليه السلام بود.

ما با این که حضور و برکات اسلامی که با راهنمایی اهل‌البيت مطرح است را در جنگ ۸ ساله خود دیدیم، ولی در بقیه قسمت‌های جامعه از آن اسلام استفاده نکردیم، و لذا با انبوه مشکلات روبرویم و سعی نمی‌کنیم افق آینده کارهای جامعه را با آن فکر و فرهنگ تنظیم کنیم و بعد هم که با مشکلات روبرو می‌شویم درمان آن را در جایی غیر از اسلامی با قرائت اهل‌البيت عليهم السلام جستجو می‌کنیم، این هم یک نوع «أَفِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ» است.

آیا این قرآن را یک دستی گرفتید و نسبت به آن سهل انگاری می کنید و آن را چیزی غیر قابل اعتنا می دانید؟ و آن طور که باید در تمام ابعاد زندگی از آن استفاده نمی کنید؟

می فرماید: این مسأله مهم را که باید متوجه باشید حقیقت قرآن را فقط مطهرون کشف می کنند و باید این قرآن ملفوظ را نازل آن حقیقت بدانید، سرسری می گیرید.

«وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ» (۸۲)

و شما رزقتان را این قرار دادید که قرآن را تکذیب کنید به جای این که از آن بهره بگیرید.

با محجوب شدن از علوم آن و رفتار کردن به دستورات غیر قرآن، در امور فردی و اجتماعی و اقتصادی و تربیتی.

شما طوری زندگی می کنید که گویا بدون مطهرون، یعنی بدون اهل البیت می توانید از قرآن استفاده کنید و عملاً این مسأله مهم را که مقام فهم قرآن، اهل البیت هستند را تکذیب کرده اید و آنچنان بدون اهل البیت و با بی محلی کامل به آنها در فهم دین دارید عمل می کنید که گویا این حرف ها دروغ است و زندگی شما شده است تکذیب این آیات الهی. و بعد می گوئید چرا بهره لازم را از دینداری خود نمی برید و به این فکر می افتید که نکنند این دین ادعاهایش دروغ است، در حالی که خود دین لوازم نتیجه دادن را در کنار آن قرار داد و آن رجوع به اهل البیت است.

«فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» (۸۳)

اگر در راه نفی معاد، راه صحیحی رفته‌اید، و واقعاً مرگ یک تقدیر الهی نیست، چرا جان محضری را که دارد می‌میرد و جانش تا حلقوم رسیده، نمی‌توانید برگردانید.

اگر می‌گویید: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» و تحقق قیامت، یک وعده بدون واقعیت است و انسان‌ها سیری به سوی عالم دیگر ندارند، پس باید بتوانید جلو مرگ را آنگاه که روح دارد از بدن خارج می‌شود بگیرید، چون شما چیزی ماوراء عالم ماده قبول ندارید، بر عالم ماده هم که می‌توان تسلط پیدا کرد. پس باید صرفاً ناظر مرگ نزدیکانتان نباشید، بلکه بتوانید جلو مرگ آنها را بگیرید.

«وَأَنْتُمْ حِينَتُمْ تَنْظُرُونَ» (۸۴)

و شما محضر را تماشا می‌کنید که دارد از دست‌تان می‌رود و هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

چون روحی که از بدن خارج می‌شود در ساحتی بیرون از دسترس شما است و به ساحتی ماوراء این عالم محسوس سیر می‌کند، و اگر نه چنین است پس شما می‌توانید آن را کنترل کنید.

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (۸۵)

شما او را تماشا می‌کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک‌تریم و به سراسر وجود او احاطه داریم، اما نه ما را و نه آن نزدیکی ما را به او نمی‌بینید و نه فرشتگان را. چون اینها واقعیاتی ماوراء واقعیت عالم محسوس است و در آن واقعیت ما به روح شما نزدیکیم ولی تا شما در عالم حس هستید آن را نمی‌بینید.

«فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ» (۸۶)^{۲۶}

پس اگر شما خود گرفتار و مقهور نیستید و هر کاری بخواهید بکنید، قدرت آن را دارید و می‌توانید با مرگ مقابله کنید آن روح را برگردانید.

«تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۸۷)

آری اگر راست می‌گویید که معادی نیست، جان او را که به حلقوم رسیده برگردانید.

یعنی اگر مقهور عالمی برتر نیستید و سراسر عالم همان عالمی است که شما در تیررس قدرت خود می‌پندارید، پس باید بتوانید جلو مرگ اطرافیان خود را بگیرید، و چون نمی‌توانید پس معلوم است که همه تحت قهر عالم ربوبی هستید و قیامت واقع می‌شود.

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۸۸)

پس اگر آن محتضر از مقربین یعنی همان سابقون باشد.

«فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» (۸۹)^{۲۷}

جزای خوبی‌هایش این که از هر غم و درد و آلمی راحت است و رزقی از رزق‌های بهشتی دارد و بعد از مرگ هم جنت نعیم را داراست.

و همه کمالات و حالات معنوی را که در طلب آن بود به دست می‌آورد و در معرض کلیه تجلیات بخت‌زای حضرت حق قرار می‌گیرد و آن عبارت است از جنت نعیم که همان جنت ولایت است.

۲۶ - مدینین: دین دار، گرفتار.

۲۷ - ریحان: رزق، گیاه خوشبو.

امام علیه السلام فرمودند: «روح و ریحان در قبر، و جنتِ نعیم در آخرت است.»

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (۹۰)

و اما اگر محضر از اصحابِ یمن و میمنه و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و مفتخر به پذیرش ولایت آن حضرت شده و توجهش اتصال به عالم ارواح طیبه یعنی ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

«فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (۹۱)

پس بر تو سلامی است برای اصحابِ یمن از عذاب و پاک شدن از نقائص و از آنها نیز به تو جز خیر و سلامت نخواهد رسید، چرا که آنها به منزله اجزاء تواند و از آفات آخرت مصون‌اند و سلامت آنها، سلامت تو است. و لذا مسلم در آن حالت احتضار از رحمت خداوند برخوردارند، همچنان که بعد از مردن در رحمت‌اند.

در سلامت‌اند، بدون هیچ آزاری از صفات آزار دهنده مثل حسد و بخل و کبر، و جان و قلب‌شان با نور علم در صفا بوده و در سلامت از وسائس و نقایص است و در آن عالم معنوی در سلامت روحانی هستند، ولی این سلامت را از طرف تو ای پیامبر می‌تواند به دست آورند.

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ» (۹۲)

و اما اگر آن فرد مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد.

که در کمالات معنوی قدم بر نداشت و از صفای ایمان محجوب شد.

«فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ» (۹۳)

پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ دارد، که برای او به عنوان میهمان آماده شده است.

که صورت اعتقادات فاسده و ظلمات جهالات است.

«وَتَصْلِيَةٌ جَعِيمٌ» (۹۴)^{۲۸}

و ضیافتی از فرو رفتن در آتش جهنم نصیب اوست.

که عذاب هیئات بدنی است به جهت گناهان عملی.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (۹۵)

حق: علمی که معلوم آن با واقعیت خارجی مطابق باشد

یقین: علمی که نقطه ابهامی ندارد و از مرحله فهم به مرحله قلب

رسیده باشد

این بیانی که ما در باره احوال طوائف سه گانه نام برده، گفتیم؛ حقی

است که هیچ نقطه ابهامی در آن نیست و علمی است که با هیچ دلیلی

نمی توان آن را مبدل به شک کرد.

چون ترسیمی از وجود معنوی هر کسی است که هر کس همواره با

نفس خود باقی است و در واقع صورت شخصیت خود فرد را برای او

روشن کردیم تا خودش به کمک قرآن شخصیت مطلوب خود را بسازد،

چیزی جدای خودش نیست تا احتمال عدم تحققش را بدهد.

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۹۶)

وقتی قرآن دارای چنین صفاتی بود، و در آنچه از بعد از مرگ خبر

می دهد صادق است، پس پروردگارت را که چنین کتابی بر تو نازل کرده

تسبیح گوی، و او را از هر عیبی منزّه بدار، در حالی که از نام او استقامت بجویی، و یا مظهر نام او باشی و از این مشرکین روی گردان.

نظرت دائم از طریق عمل به قرآن به سوی رب عظیمی که تو را می تواند به تربیتی متعالی برساند، باشد. به عنوان مثال اگر معتقد باشی رب عالم برای هدایت تو کتاب نفرستاده، او را از این عیب مبرا نکرده‌ای و او را رب عظیمی که از هر نقص مبرا است نپنداشته‌ای. یا اگر معتقد باشی او بعد از فرستادن کتاب، کسانی را تا قیامت برای فهم حقیقی این کتاب نفرستاده و ما انسان‌هایی که از باطن این کتاب آگاهی نداریم را با کتاب نازل شده خود رها کرده، در واقع رب عظیم را از هر عیب و کوتاهی مبرا و تنزیه نکرده‌ای، چون نظام ربوبی او را با داشتن نقص پذیرفته‌ای، در حالی که رب عظیم در نظام ربوبی خود از این نقص‌ها منزّه می‌باشد. لذا فرمود: اگر خواستی این مسائل را درست دریابی و با جان‌پذیری باید رب عظیم را تسبیح نمایی.

وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «همین را ذکر رکوعتان کنید و در رکوع بگوئید: «سبحان ربِّ العظیم و بحمده».

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»